

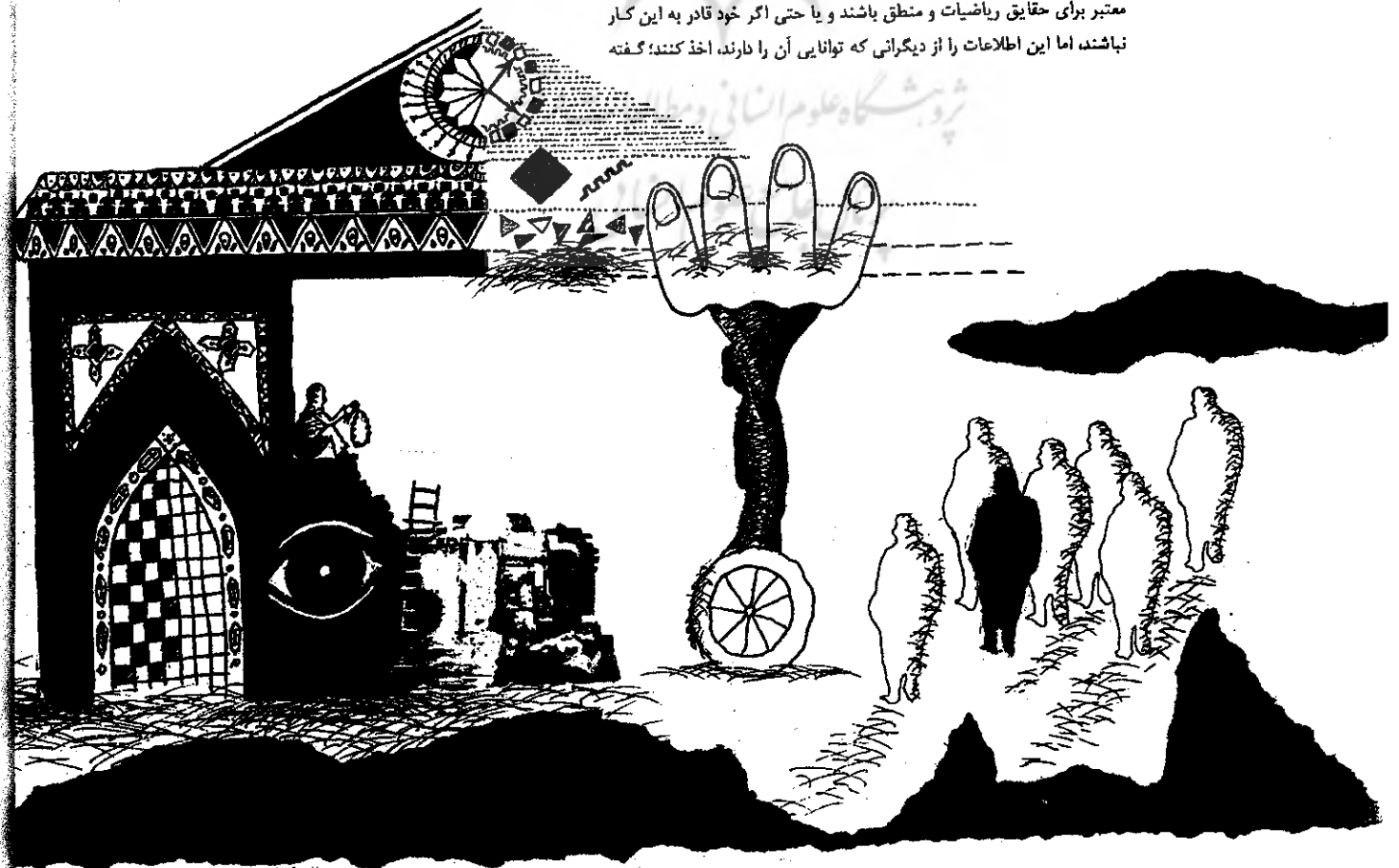
ا.ج. آیر

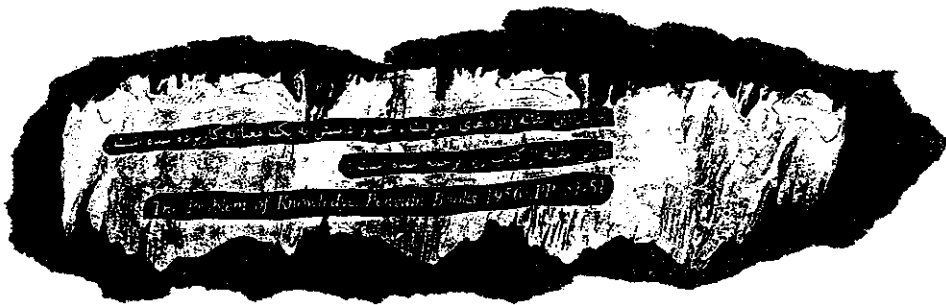
علی میرزایی

# معرفت حق اط

می‌شود که آنها به حقایق ریاضیات و منطقی معرفت دارند. درباره معرفت به گزاره‌هایی تجربی ممکن است به ادراک حافظه یا شواهد و مدارک تاریخی و یا قوانین علمی رجوع شود. اما چنین پشتوانه‌هایی همواره برای معرفت داشتن کافی نیستند و معرفت بودن یا نبودن آنها بستگی به شرایط خاص هر مورد دارد. اگر از من پرسیده شود که چگونه می‌دانم شیء فیزیکی خاصی در مکان خاصی قرار دارد، عموماً تنها بیان اینکه "من آن را می‌بینم" پاسخی کافی خواهد بود. و هر چند اگر من بر حق باشم اما بینایی من بد و نور ضعیف باشد، این قرینه کافی نخواهد بود؛ و نمی‌توان گفت که من واقعاً به اینکه آن شیء فیزیکی در آنجا قرار دارد، معرفت دارم، اگر حافظه من ضعیف باشد، حادثه‌ای را که بخاطر می‌آورم چندان دقیق نیست و از طریق حافظه‌ام نمی‌توانم به آن معرفت داشته باشم، حتی اگر در این مورد خاص حافظه‌ام اشتباه نکرده باشد. اگر شاهد ما غیر قابل اعتماد باشد؛ قرینه بی‌پشتیبان او نمی‌تواند ما را قادر به کسب این معرفت سازد که آنچه او می‌گوید صادق است؛ حتی اگر در این مورد ما کاملاً بر او اعتماد داشته باشیم، و او هم در واقع، قصد فریب ما را نداشته باشد. در موارد غرضی، تصمیم‌گیری درباره این که آیا قراین پشتیبان ما، قوت کافی برای توجیه دعوی معرفت ما دارند یا نه، ممکن است. اما حکم کمی درباره این که چگونه (قراین) پشتیبان، قوت کافی خواهند یافت، مستند آن است که ما فرصتی از شرایطی که تحت آنها ادراک،

اولین شرط، برای ارائه تبیین کاملی از چیستی معرفت ما بر چیزی / آن است که آنچه می‌دانیم باید صادق باشد؛ اما این شرط، کافی نیست؛ حتی اگر این شرط را هم بر آن بیافزاییم، که شخص باید نسبت به آنچه به آن معرفت دارد کاملاً مطمئن (to be sure) باشد؛ چرا که کاملاً ممکن است درباره چیزی که در واقع صادق است مطمئن باشیم، اما هنوز به آن معرفت نداشته باشیم. چنین وضعیتی می‌تواند بدین گونه باشد که شخص محق و مجاز به اطمینان داشتن نباشد. مثلاً شخص خرافاتی که سهواً از زیر نردبانی می‌گذرد، ممکن است معتقد شود که بدبختی‌ای در سه راه اوست؛ و او، با فرایند تمقلی‌ای رسیده است که عموماً قابل اعتماد نیست. بنابراین هر چند پیش‌بینی‌اش صادق است، اما این مصداق معرفت او نیست. همچنین اگر کسی عمیقاً نسبت به / صحت / قضیه‌ای ریاضی - با برهانی که می‌توان بی‌اعتباری‌اش را مشخص کرد - اغوا شود؛ اگر قرینه دیگری در کار نباشد نمی‌توان گفت که او به آن قضیه معرفت دارد؛ حیت اگر آن قضیه صادق باشد. اما اگر یافتن نمونه‌هایی از باورهای صادق کاملاً مورد اعتقاد، که از جهتی فاقد معیارهای لازم برای معرفت هستند، سخت نیست؛ تعیین دقیق خود این معیارها دشوار است. یک راه تلاش برای کشف این معیارها می‌تواند، تأمل بر پاسخهایی باشد که پاسخهایی رضایت بخش به پرسش "چگونه معرفت پیدا کرده‌اید" به حساب می‌آیند. بدین قرار، اگر اشخاص قادر به ارائه برهانهای معتبر برای حقایق ریاضیات و منطقی باشند و یا حتی اگر خود قادر به این کار نباشند، اما این اطلاعات را از دیگرانی که توانایی آن را دارند، اخذ کنند؛ گفته





# میان داشتن

اهمیت این اتهام متهم به استفاده

ناصحیح از واژه "معرفت داشتن" شود. اما یافتن و

یا ابداع نمونه‌هایی که از این جهت، با هیچ قاعده استعمال

محققی پوشش داده نمی‌شوند، ممکن است و آنگاه اینکه آیا این موارد مصادیق

معرفت به حساب می‌آیند یا خیرها بررسی است که بی‌پاسخ می‌ماند؛ هر چند

تصمیمی که ما [در باب علم داشتن شخص پیشگو و...] اتخاذ می‌کنیم، اهمیت

چندانی ندارد؛ مسأله اصلی، بیان کردن و بدعت دادن بنیایهایی است که

بر اساس آنها، دعوی معرفت داشتن طرح می‌گردد. یعنی [داشتن مبنایی] برای

تعیین نمودن مرزی مناسب [میان معرفت و غیر آن] تا وقتی که ما بر مرز توافق

داریم این نسبتاً سؤال کم اهمیتی است که حال ما به هر مورد چه حقی می‌دهیم.

اینک ما این مرز را میان آن چه با معیارها توافق دارد و آن چه ندارد و یا میان

سطوح مختلف تمایز کجا قرار می‌دهیم، نتیجه مهمی نیست. اگر ما معیار بسیار

بالایی را برگزینیم با این مشکل مواجه خواهیم شد که آن گاه بسیاری از آنچه ما

به طور عادی علم می‌خوانیم بعنوان حدسه‌های محتمل توصیف خواهند گشت. و

آن گاه منتقدین ما را به باد انتقاد می‌گیرند که قواعد استعمال عادی را نقض

کرده‌ایم. چرا که این مسأله اساساً بررسی مربوط به واژه‌شناسی است و اگر اساساً

تصمیمی در باب آن باید گرفت باید به مبنای توافق عملی باشد. نباید این مورد را

-جایی که مرزها مورد توافق هستند و آن چه مورد بحث است تنها مسئله اعطای

حق [اطمینان داشتن است] - با این مورد - جایی که خود مرزها مورد بحث

هستند - در هم آمیخت این مسأله دوم اهمیتی فلسفی دارد، در جهتی که اولی فاقد

آن است. شکاکی که می‌گوید ما همه آنچه را که فکر می‌کنیم می‌دانیم نمی‌دانیم

یا حتی این که ما اصلاً هیچ نمی‌دانیم؛ مرادش این نیست که ما بر اشتباهیم

وقتی گمان می‌کنیم معیارهای لازم برای معرفت حاصل شده‌اند [موضوع اول]

ابتدا قصه اصلاح استعمال واژه دانستن از جانب ما را دارد؛ آن گونه که کسی در

معیارهای ارزشی ما مناقشه می‌کند تلاش دارد ما در استعمال واژه "خوب" به

تجدید نظر وادار کند. عدم توافق ما [با شکاک] در باب کاربرد این واژه است نه

معنای آن مقصود شکاک آن است که مرزهای ما بسیار گسترده‌اند. یعنی

بینی‌هایی که ما بر پایه آنها حاضریم حق اطمینان داشتن را واگذار کنیم ارزشی

بسی کمتر از آن چه ما فکر می‌کنیم دارند. او شاید تا آن جا پیش برود که بگوید

انها فاقد اطمینان هر ارزشی هستند انتقاد او بر طریقی که ما در آن معیارهای

برهان مان را بکار می‌بریم نیست بلکه علیه خود معیارهای ماست. پس، من

نتیجه می‌گیرم که شرایط لازم و کافی برای معرفت یافتن به امری آن است که اولاً

آن چه شخص ادعای دانستن آن را دارد باید صادق باشد ثانیاً به صحتی آن

اطمینان داشته باشد و ثالثاً شخص حق داشته باشد که مطمئن باشد این حق

ممکن است از طریق گوناگونی بدست آید اما حتی اگر کسی بتواند توصیف کاملی

از این طریق بدست دهد تلاش برای دارد کرده آنها به تعریف معرفت اشتباه

خواهد بود همانگونه که تلاش برای ملحق کردن معیارهای فعلی ما برای خوب

بودن به تعریف خوب اشتباه است. و اگر ملحق کردن معیارهای فعلی ما برای خوب

بودن به تعریف خوب اشتباه است. و اگر چنین باشد آشکار می‌شود که سوالهایی

که فیلسوفان در باب امکان معرفت طرح می‌کنند به تمام نمی‌تواند پاکش آید

معرفت چیست حل و فصل شود چرا که بسیاری از آنها به عنوان سوالهایی در باب

مشروعیت حق اطمینان داشتن از نو ظاهر خواهند گشت. آنها نیازمند آنند که به

دفعات آزمون شوند و این دغدغه اصلی آنچه نظریه معرفت خداتده می‌شود است.

حافظه، و نهاد و دیگر انواع قرائن، قابل اعتمادند، ارائه دهیم. و البته این امر

اگر، اصولاً قابل انجام گرفتن باشد، کار بسیار پیچیده‌ای است. علاوه بر این، ما

نمی‌توانیم چنین فرض کنیم که حتی در موارد جزئی، همواره برای بررسی "چگونه

معرفت پیدا کرده‌ایم" پاسخی باشد. ممکن است، مواردی باشد که در آن شخص

بدون امکان بیان چگونگی حصول معرفت... به چیزی وقت دارد؛ در مواردی از این

قبیل شاید بتوان چنین استدلال کرد که پرسش چگونگی حصول معرفت اصلاً

طرح نمی‌گردد. اما حتی اگر چنین پرسشی طرح گردد، پاسخ مشخصی نخواهد

یافت. فرض کنید شخصی پیوسته در پیش‌بینی نوع خاصی از حوادث موفق است،

آنهم حوادثی که ما معمولاً آنها را قابل پیش‌بینی نمی‌دانیم؛ مانند نتایج بخت

آزمایی. اگر جریان موفقیت‌های او به نحو کافی چشم‌گیر باشد، او ممکن است

مذعی شود که می‌داند کدام شماره برنده خواهد شد. هر چند که او به این نتیجه با

روش نامعمول - و یا فی الواقع بی‌مدد از هر گونه روشی - رسیده است. شاید ما

بگوییم که او بواسطه شهود می‌داند اما این بیان چیزی افزون بر این که او می‌داند.

اما نمی‌توانیم بگوییم که چگونه می‌داند ما نیست. به همین ترتیب ممکن است

معرفت شخص را که در خواندن ذهن دیگران پیوسته موفق است؛ از طریق

تله پاتی بدانیم، اما در غیاب تبیین بیشتر. این مسأله تنها گویای آن است که او به

انها از طریق معمول معرفت دارد. واژه‌هایی نظیر شهود و تله پاتی فقط برای پنهان

نمودن این واقعیت که هیچ تبیینی برای آنها یافت نمی‌شود، ابداع شد مانند اما اگر

ما این نوع از معرفت را، حتی به جهت نظری ممکن بدانیم، فرق معرفت و باور

صادق چه خواهد بود؟ تفاوت شخصی که نتایج بخت آزمایی را می‌داند با آنکه

تنها حدسه‌های موقتی می‌زند چه خواهد بود؟ پاسخ این است، آنجا که خود این فرد

مورد ملاحظه قرار بگیرد، نیازی به وجود تفاوت نیست. مستی او و وضعیتی ذهنی او

هنگامی که گفته می‌شود وی می‌داند چه پیش خواهد آمد، ممکن است دقیقاً

همانند هنگامی باشد که گفته می‌شود وی تنها حدس می‌زند. تفاوت آن جاست

که وقتی می‌گوییم او می‌داند به او حق مطمئن بودن می‌دهیم، در حالی که وقتی

می‌گوییم او تنها حدس می‌زند این حق را معلق می‌گذاریم. حال اینکه آیا ما چنین

مجوزی به این شخص اعطا خواهیم کرد یا نه، بستگی به دیدگاهی دارد که ما

نسبت به عمل او اتخاذ کرده‌ایم به طور معمول ما تنها زمانی می‌گوییم که شخص

به امری معرفت دارد، که او یکی از طریق معتبر معرفت را دنبال کرده باشد. اگر

کسی بدون نمودار ساختن هر گونه اساس مناسبی، به نتیجه صادقی برسد، ما

می‌گوییم که او واقعا به آن معرفت ندارد اما اگر او در قلمروی خاص به طور مداوم

موفق شود، ممکن است به این نظر برسیم که او به واقعیت‌های مورد بحث معرفت

دارد؛ هر چند نتوانیم توضیح دهیم که او چگونه به آنها معرفت دارد. ما تنها به پایه

موقتی‌های او حق مطمئن بودن را به او اعطا خواهیم کرد. [این در واقع منظری

است که متوقع است نظرها مردم درباره آن مختلف باشد؛ همه افراد جریان موقتی

پیش‌بینی‌ها را - هر چند طولانی هم که باشد - نمی‌تواند کافی برای معرفت

نمی‌دانند. به اثبات این مسأله که این روش اشتباه است نمی‌توان پرداخت، جانی

که معیار شناخته شده‌ای برای تصمیم درباره اینکه چه هنگام کسی حق مطمئن

بودن را دارد وجود دارد آن کس که بر این موضع یقین‌آفرینی کند که حاصل شدن این

معیارها باز هم نمی‌تواند برای اطلاق معرفت کافی باشد ممکن است بخاطر